

بررسی و تحلیل و نقد اصطلاحات صوفیه در کشف‌المحجوب هجویری*

دکتر شهره انصاری

استادیار پژوهشگاه علوم انسانی

چکیده

اصطلاحات صوفیه که با اشتقاق از قرآن کریم و احادیث قدسی و نبوی آغاز شد، بتدریج، چه از طریق آموزه‌های مشایخ صوفیه، چه از طریق شطحیات آنان و چه با پیدایش مکاتب و فرقه‌های صوفیه، جای خود را در حوزه تصوف و عرفان گشود و تا اواخر قرن سوم هجری قمری به صورتی گسترده رواج پیدا کرد. در میان منابع دست اول تصوف که به اصطلاحات صوفیه پرداخته و یا آنها را شرح کرده‌اند، بویژه کتاب *کشف‌المحجوب* اثر علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی، به سبب «فضل تقدم» آن و نیز تقسیم‌بندی روشمند و طبقه‌بندی براساس مشخصات اصطلاحات صوفیه حائز اهمیت است. زیرا شیوه ساختارمند روش شناختی‌ای که هجویری در تبویب و دسته‌بندی اصطلاحات صوفیه به کار برد، برای مخاطب امروزی این امکان را فراهم می‌آورد که به مجموعه اصطلاحات صوفیه، نه فقط به مثابه مجموعه‌ای کلی از اصطلاحات، بلکه به چشم مجموعه‌ای پویا و متشکل از ارتباط‌های دقیق معنایی، زنجیره‌ای زنده از واژگان و اصطلاحات و سلسله مراتبی قیاسی در حوزه معنا و به طور خلاصه «مجموعه معنادار شبکه‌وار زبان صوفیه» بنگرد. پژوهش حاضر به بررسی سیر مجموعه اصطلاحات صوفیه از قرن دوم تا زمان هجویری، و بویژه تحلیل دیدگاه هجویری نسبت به اصطلاحات صوفیه و نقد و بررسی شیوه روش شناختی او در تعریف و تقسیم‌بندی این اصطلاحات، همچنین نقد و بررسی ارتباطات معنایی اصطلاحات از جنبه قیاسی، و دیگر ویژگی‌های مربوط به اصطلاحات صوفیه در کتاب *کشف‌المحجوب* می‌پردازد.

کلیدواژه‌ها: هجویری، اصطلاحات صوفیه، کشف‌المحجوب، ظهور و کمون سخن، روش‌شناسی.

مقدمه

مجموعه واژگان و اصطلاحات صوفیه، به عنوان بنیادی‌ترین جزء زبان صوفیه و به مثابه جلوه‌گاه آراء و اندیشه‌ها و احوال و تجربیات عرفانی آنان، همواره در عرصه تصوف، از جایگاهی ممتاز برخوردار بوده است. از همین روست که از همان آغاز سیر تصوف و عرفان اسلامی، در آموزه‌های صحابه و سپس در حکمت و آموزه‌های مشایخ صوفیه و پس از آن در منابع مکتوب صوفیه می‌توان از آن سراغ گرفت. «تصوف در دنیای اسلام با زهد و فقر آغاز شد» (زرین‌کوب، ۱۳۶۳، ص ۱)، در نتیجه می‌توان اصطلاح «زهد» را از قدیمی‌ترین اصطلاحات صوفیه به شمار آورد. شاید به همین خاطر است که منابع مکتوبی که از قدمای متصوفه بر جای مانده، کتبی است که درباره زهد به رشته تحریر درآمده‌اند: «مجموعه وسیعی که نخستین نمونه‌های آن در قرن اول هجری تألیف شده و خوشبختانه بعضی از قدیمی‌ترین نمونه‌های آن هنوز باقی است و گاه چاپ شده است، از قبیل کتاب «الزهد والرقات» عبدالله بن مبارک (متوفی ۱۸۱ هـ.ق.) ... همچنین کتاب الزهد فضیل بن عیاض (متوفی ۱۸۷ هـ.ق.) و بعد از او کتاب الزهد (یا کتاب التصوف) بشر حافی است (متوفی ۲۲۷ هـ.ق.) که نسخه‌ای از آن موجود است ... و کتاب الزهد حارث بن اسد محاسبی (متوفی ۲۴۳ هـ.ق.)» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲، صص ۴۸ و ۴۹). گلدزیهر، اصطلاح «توکل» و «رضا» و «ذکر» را نیز جزو کهن‌ترین اصطلاحات صوفیه می‌داند و درباره ذکر می‌نویسد: «همان اذکار صوفی‌هاست که هنوز هم سنگ اساسی ساختمان طریقه‌های صوفیه است» (گلدزیهر، ۱۳۳۰، ص ۴۱).

بدیهی است که این مجموعه منابع، چه از نظر تعداد و چه از حیث تنوع و گستردگی اصطلاحات صوفیه در آنها، با آنچه که در دو و یا حتی یک قرن بعد از تألیف آنها می‌بینیم، قابل مقایسه نیست. دو دلیل مهم و شاید مهمترین دلایل این امر، همانهاست که پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری، در *طبقات الصوفیه* بدان‌ها اشاره می‌کند: «در قدیم، طریق تصوف، تنگ‌تر بوده است و بسط نشده بود که روزگار،

نازک‌تر بود و در سخن، صاین‌تر بودند که ایشان در معاملات می‌کوشیدند و نه در بسیاری
مقال و سخن» (خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۶۲، ص ۶).

مجموعه اصطلاحات صوفیه، بتدریج، همپای گسترش تصوّف، گسترش یافت و
مشایخ صوفیه به نشر (رواج) اصطلاحات صوفیه و شرح و تفسیر آنها همّت گماشتند
چنان که برای نمونه از ذوالنون مصری به عنوان نخستین یا یکی از نخستین مروّجان
اصطلاحات صوفیه، نام برده و درباره وی آورده‌اند: «پیش از وی، مشایخ بودند، لکن
پیشین کس که اشارت با عبارت آورد، درین طریق، و ازین طریق [(تصوّف)] سخن
گفت و بسط کرد» (انصاری، ۱۳۶۲، ص ۱۲) همو بوده است. در واقع ذوالنون تجربیات
و احوال صوفیانه را در قالب کلمات و اصطلاحات گنجانید و از آنها سخن گفت.

۱. بررسی سیر اصطلاحات صوفیه در منابع صوفیه

سیر روند صعودی تصوّف و در نتیجه روند صعودی واژگان و اصطلاحات
مخصوص آن، صوفیه را بر آن داشت تا آشکارا از ضرورت وجود اصطلاحات صوفیه
سخن بگویند و به زبان غنی خویش (زبان صوفیه) بنازند تا آنجا که از ابن عطا (مقتد.
۳۱۱/۳۰۹ هـ. ق) که از نخستین عرفای مفسّر قرآن به زبان صوفیه است، نقل کرده‌اند
که متکلمان، وی را گفتند: «چه بوده است شما صوفیان را که الفاظی اشتقاق کرده‌اید که
به گوش مستمعان، غریب است و زبان معتاد [(رایج)] را ترک کرده‌اید. این از دو بیرون
نیست: یا تمویه [(ظاهرسازی)] می‌کنید و حق - تعالی - را تمویه به کار نیاید. پس
درست شد که در مذهب شما [(طریق تصوّف)] عیبی ظاهر گشت که پوشیده می‌کردید
سخنها را بر مردمان» (عطار، ۱۳۶۴، ص ۴۹۰). وی به آنان چنین پاسخ داد: «از بهر آن
کردیم که ما را بدین عزّت بود. از آنکه این عمل [(تصوّف)]، بر ما عزیز بود، نخواستیم
که به جز این طایفه این را بدانند و نخواستیم که لفظ مستعمل عام به کار داریم، لفظی
خاص پیدا کردیم (همانجا). نیز ازوست که گفت: «هر علمی را بیانی است و هر بیانی
را زبانی و هر زبانی را عبارتی و هر عبارتی را طریقتی و هر طریقتی را جمععی‌اند
مخصوص» (عطار، ۱۳۶۴، ص ۴۹۱).

«لفظ خاص» ای که ابن عطا از آن سخن می‌گفت، و آن چیزی جز اصطلاحات صوفیه نیست، از چنان منزلت و اهمیتی نزد صوفیه برخوردار شد که متصوفه بخش جداگانه‌ای از آثار مکتوب و منابع دست اول خود را به بیان و شرح این اصطلاحات، تخصیص دادند، چنان که اگر در *طبقات الصوفیة سلمی و حلیة الاولیاء* حافظ ابونعیم اصفهانی به اصطلاحات صوفیه، در ضمن بیان سرگذشتنامه و آموزه‌های مشایخ صوفیه، اشاره شده، در آثار ارزشمندی نظیر *التعرف لمذهب التصرف، قوت القلوب، رساله قشیریه، کتاب اللمع و کشف المحجوب*، نه فقط صفحات بسیاری به بیان و شرح اصطلاحات صوفیه اختصاص یافته است بلکه نویسندگان این آثار بنابر آراء و دیدگاههای خویش از ضرورت شرح، و یا ضرورت عدم شرح، و مقصود نهایی از شرح، و یا کتمان اصطلاحات صوفیه سخن گفتند و با توجه به آن که هجویری، از منابع مکتوب پیش از خود به ویژه *کتاب اللمع و رساله قشیریه* در تألیف *کشف المحجوب*، سود برده است، از بررسی مبحث اصطلاحات صوفیه - هر چند به اجمال - در این بعضی از منابع گزیری نیست.

الف) کتاب اللمع از ابونصر عبدالله سراج طوسی (متوفی ۳۷۸ هـ. ق.)، در قسمتهای مختلف کتاب، به بیان و شرح اصطلاحات صوفیه، پرداخته شده است. برای نمونه به اصطلاح معرفت، در بابی، و به اصطلاح عارف، در بابی دیگر پرداخته شده و شرح اصطلاحات مربوط به احوال و مقامات صوفیه در بخش «کتاب الاحوال و المقامات» و پس از مقدمه‌ای در معرفی هر یک از این دو اصطلاح، ذیل بخشی جداگانه و به تفکیک احوال و مقامات، آمده است. اما مهمترین بخش مربوط به شرح اصطلاحات تصوف، بخش «کتاب البیان عن المشکلات، باب فی شرح الالفاظ المشکلة الجاریه فی کلام الصوفیه» است که سراج طوسی در این بخش پس از ذکر ۱۵۰ اصطلاح به صورت فهرست‌وار، به شرح و توضیح بیش از این تعداد اصطلاح می‌پردازد. (۱۹۱۴، ر.ک. صص ۳۳۳-۳۷۴). وی بلافاصله پس از آن در بخشی جداگانه، به بررسی و شرح

اصطلاح شطح می‌پردازد (ر.ک. همان، صص ۳۷۷-۳۷۵). لازم به یادآوری است که در اللمع، ذکری از لزوم شرح اصطلاحات صوفیه، و یا لزوم کتمان معنی این اصطلاحات و نیز مباحثی از این دست، به میان نمی‌آید و تنها نکته‌ای که به دو معنای ظاهری و باطنی (اصطلاحی) کلام صوفیه و عدم دسترسی غیرصوفیه به معنای باطنی آن اشاره می‌کند، تعریفی است که وی از رمز می‌دهد: «والرّمز معنی باطن مخزون تحت کلام ظاهر لایظفر به الأاهله» (ص ۳۸۸). علاوه بر این احساس نیاز سرآج به توضیح لغوی و اصطلاحی شطح و دیگر موارد مربوط بدان - که به آنها اشاره شد - و مهمتر از آن اقدام او در این کتاب به این امر، بویژه توجه او به تبرئه صوفیان شطّاح از قضاوت ناروای مردم درباره‌ی ایشان، خود گویای آن است که وی، تأکید بر شرح این اصطلاح و اهمیت توضیح آن را درک می‌کرده و ضرورت شرح اصطلاح شطح و دلیل شطّاحی صوفیان اهل سکر را به منظور روشن کردن اذهان غیراهل تصوف برای جلوگیری از بدفهمی یا کج فهمی آنان از این موضوع، دریافته است.

ب) کتاب *التعرف لمذهب التصوف اثر ابوبکر کلابادی (متوفی ۳۹۰/۳۸۰هـ.ق.)*

نیز از دیگر منابع ارزشمند تصوف است که مؤلف آن پیش از هجویری به شرح اصطلاحات صوفیه پرداخته است و چنان که از مقدمه کتاب برمی‌آید، ظاهراً غرض اصلی وی از تألیف کتاب، شرح و توضیح اشارات و عبارات صوفیه (شرح اصطلاحات صوفیه اعم از استعاری و غیراستعاری) است: «و این کتاب از بهر آن جمع کردیم تا فهم کند مر این مذهب [تصوف] را آن کسی که اشارت این طایفه را فهم نکرده باشد، و اندر یابد او را آن کسی که عبارت ایشان اندر نیافته باشد، و تا دور شود از ایشان دروغ دروغ‌زنان، و تأویل بد جاهلان» (۱۳۷۱، ص ۲۸۳). چنانکه از فحوای کلام کلابادی برمی‌آید، منظور وی از تألیف کتاب، آن بوده است که مخاطبی که اشارات و عبارات و اصطلاحات صوفیه را در نیافته، بر معنای این اصطلاحات، واقف شود تا مؤلف به دو هدف غایی خود برسد: نخست: مصون نگاه داشتن ساحت تصوف از عناد معاندان آن - که به عمد، سخنان صوفیه و معانی آنها را دروغ و بازگونه و خلاف

معانی حقیقی آنها وانمود می‌کنند؛ - و دوم: صیانت تصوف در برابر کسانی که نه از روی عمد بلکه به جهل، از سخنان واصطلاحات صوفیه، تعبیرها و تفسیرهای نادرست به عمل می‌آورند.

کلابادی از باب سی و پنجم به بعد کتاب خود را به شرح و تفسیر اصطلاحات مربوط به مقامات صوفیه اختصاص داده است.

ب) از دیگر منابع دسته اول تصوف، پیش از کشف‌المحجوب، که در آن به شرح اصطلاحات صوفیه پرداخته شده است، کتاب قوت‌القلوب تألیف ابوطالب مکی (متوفی ۳۸۶ هـ. ق.) است. وی باب سی و دوم کتاب را به شرح مقامات عارفین اختصاص داده و ضمن برشمردن ۹ مقام، آنها را شرح کرده که عبارتند از: توبه، صبر، شکر، رجا، خوف، زهد، توکل، رضا، محبت. (ابوطالب مکی، ۱۳۸۱ق/۱۹۶۱م، ر.ک. ج ۱، صص ۳۶۴-۵۵۰ و ج ۲ صص ۱-۱۶۴).

ت) رساله قشیری، به عنوان مهمترین مأخذ هجویری در تألیف کشف‌المحجوب، از جمله دیگر آثار صوفیه است که در آن به گونه‌ای مشروح درباره اصطلاحات صوفیه سخن رفته است. قشیری پیش از پرداختن به اصطلاحات صوفیه و شرح این اصطلاحات، نخست به ضرورت وجود اصطلاحات خاص میان اعضای هر گروه یا فرقه‌ای که آراء و اندیشه‌ها و آداب و احوال واحد دارند، اشاره می‌کند و می‌نویسد: «هر طایفه‌ای را از علماء لفظهاست میان ایشان مستعمل که بدان مخصوص بوده‌اند از دیگران و اصطلاح کرده‌اند بر آن مرادها که ایشان را بوده است تا نزدیک بود با آن که با زو سخن گویند و بر اهل این صنعت، آسان بود بدان معنی رسیدن به اطلاق آن لفظ» (عثمانی، ۱۳۴۵، ص ۸۷). سپس در ادامه به اصطلاحات صوفیه و ضرورت شرح و تفسیر آنها اشاره می‌کند و می‌آورد: «و این طایفه را الفاظی است که قصد ایشان، کشف آن معانی‌هاست که ایشان را بود با یکدیگر، و مجمل و پوشیده بود بر آن که نه از جنس ایشان بود اندر طریقت، تا معنی الفاظ ایشان بر بیگانگان مبهم بود از آنکه ایشان را غیرت بود بر اسرار خویش که آشکارا شود بر آن که نااهل بود، برای

آنکه حقایق ایشان، مجموع نیست بتکلف، یا آورده به نوعی از تصرف، بلکه معنی هاست که خدای سبحانه و تعالی، دل قوم را خزینه آن کرده‌ست و خالص بکرده-ست بحقیقت آن را اسرار قومی» (همان، صص ۸۷ و ۸۸).

آنگاه در بیان هدف و مقصود خود از شرح این اصطلاحات می‌نویسد: «و ما شرح کنیم این الفاظ، تا آسان گردد آن را که خواهد بدان رسیدن از معنی‌های ایشان که بر این راه رفتند و منابع سنتهای ایشان بودند» (همانجا)، سپس به شرح اصطلاحات صوفیه می‌پردازد. ویژگی مهم رسالهٔ قشیریه در شرح و توضیح اصطلاحات تصوف، ایجاز و جامعیت در شرح آنهاست علاوه بر آن که قشیری می‌کوشد تا حدّ ممکن ارتباط هر اصطلاح با اصطلاحات دیگر را نیز توضیح دهد.

این شیوهٔ شرح اصطلاحات تصوف، روشی است که بعد از او، هجویری در کشف-المحجوب بدان تاسی می‌کند، علاوه بر آن که ذهن ساختمان‌گرای هجویری با ساختارمند سازی این ارتباطات، برای نخستین بار در تاریخ تصوف، به دسته‌بندی اصطلاحات تصوف می‌پردازد.

۲. تحلیل سیر تفسیر و شرح اصطلاحات صوفیه در کشف المحجوب

کتاب کشف‌المحجوب شیخ ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری غزنوی (قرون ۴ و ۵ هـ. ق.) از حیث تحقیق دربارهٔ اصطلاحات و واژگان صوفیه و بررسی آنها، اثری منحصر به فرد است. هر چند از امتیازات شاخص این اثر اینست که نخستین کتابی است که دربارهٔ تصوف به زبان فارسی نوشته شده است و نیز تقسیم‌بندی‌ای که مؤلف از فرق تصوف - تا عصر خویش - به همراه نقد و بررسی اصطلاحات مهم و اصول عقاید هر فرقه عرضه می‌کند - از آن «شاهکار دانشنامه نویسی موضوعی در تصوف» را می‌سازد، ولی، کشف‌المحجوب نسبت به منابع پیش از خود - که بدانها اشاره شد - دارای خصوصیتی بسیار برجسته است که کتاب را از آثار پیش از آن متمایز می‌کند. این ویژگی، تقسیم‌بندی واژگان و اصطلاحات تصوف براساس معیارهایی

مشخص و منظم نیز شیوه متقدانه‌ای است که هجویری برای شرح این اصطلاحات، به کار می‌گیرد.

۱.۲. روش هجویری در اشاره به اصطلاحات تصوّف

هجویری، به سه شیوه، به اصطلاحات تصوّف، اشاره می‌کند. نخست: آن که در بخشی از کتاب با عنوان «کشف الحجاب العاشر فی بیان منطّهم و حدود الفاظهم و حقایق معانیهم» به طبقه‌بندی و بررسی اصطلاحات صوفیه می‌پردازد. دوم: به بررسی برخی دیگر از اصطلاحات تصوّف در ضمن مباحث گوناگون کتاب می‌پردازد چنان که برای نمونه اصطلاحات «رضا»، «سکر» و «صحو»، «فنا» و «بقا»، «جمع» و «تفرقه»، «غیبت» و «حضور» را به ترتیب در مبحث فرقه‌های تصوّف: «محاسبیه»، «طیفوریه»، «خرّازیه»، «خفیه»، «سیاریه» شرح می‌دهد و بررسی می‌کند؛ سوم: گاه به ضرورت بابتی جداگانه را به شرح و بیان اصطلاح یا واژه‌ای تخصیص می‌دهد چنانکه برای نمونه، بخشی را با عنوان «باب المحبّه و مایعلق بها»، مستقلاً به شرح اصطلاح «محبّت»، اختصاص داده است.

چنان که اشاره شد، هجویری در بخشی با عنوان «کشف الحجاب العاشر فی بیان منطّهم و حدود الفاظهم و حقایق معانیهم» به طبقه‌بندی و بیان اصطلاحات صوفیه می‌پردازد. نخستین نکته قابل توجه در این عنوان، اصطلاح «کشف حجاب» است. و این که وی از طریق کشف (شرح) اصطلاحات صوفیه در کتاب خود، بر رفع موانع فهم تصوّف، بدرستی، و آشکار کردن چهره حقیقی تصوّف، قصد کرده است.

از سوی دیگر واژگان تشکیل دهنده عنوان یاد شده، حاوی اطلاعاتی است که از همان ابتدا ذهن خواننده را به سوی سه رویکرد به یک موضوع واحد (اصطلاحات صوفیه) سوق می‌دهد. این اطلاعات سه گانه عبارتند از:

الف) آشکار کردن و روشن ساختن سخن (اصطلاحات و واژگان) صوفیه (منطّهم)

ب) روشن ساختن حدود و مرزهای تقسیم‌بندی سخن صوفیه (حدود الفاظهم)

پ) روشن ساختن مقاصد حقیقی صوفیه از وضع و بیان این اصطلاحات (حقایق معانیهم)

۳. دیدگاه هجویری نسبت به اصطلاحات صوفیه با توجه به مخاطب (ضرورت شرح و تفسیر، یا عدم ضرورت شرح و تفسیر؟)

هجویری، بحث درباب اصطلاحات صوفیه را با مقدمه‌ای مبتنی بر لزوم وضع این اصطلاحات، آغاز می‌کند: «بدان، اسعدک الله که مر اهل هر صنعتی را و ارباب هر معاملتی را با یکدیگر اندر جریان اسرار خود، «عبارات» است و «کلمات» که بجز ایشان، معنی آن ندانند و مراد وضع عبارات، دو چیز باشد: یکی حسن تفهیم و تسهیل غوامض را تا به فهم مرید نزدیکتر باشد؛ و دیگر کتمان سر را از کسانی که اهل آن علم نباشند و دلایل آن واضح است، چنان که اهل لغت مخصوصند به عبارات موضوع خود چون: فعل ماضی و مستقبل و صحیح و معتل و اجوف و لفیف و ناقص و مثلهم؛ و اهل نحو مخصوصند به عبارات موضوع خود چون: رفع و نصب و فتح و خفض و جر و کسر و منصرف و نامنصرف و آنچه بدین ماند...» (هجویری، ۱۳۷۱، ص ۴۷۹).

چنان که مشاهده می‌شود به اعتقاد هجویری، مقصود از وضع اصطلاحات خاص تصوف، دو دلیل زیر است:

۱. حسن تفهیم و تسهیل غوامض (تا به فهم مرید نزدیکتر باشد) = ضرورت شرح و تفسیر اصطلاحات.

۲. کتمان سر (از کسانی که با سر تصوف آشنا، و اهل سر نیستند) = عدم ضرورت شرح و تفسیر اصطلاحات.

سپس می‌افزاید: «این طایفه را نیز الفاظ موضوعست مر «کمون» و «ظهور» سخن خود را تا اندر طریقت خود، بدان تصرف کنند و آن را که خواهند، باز نمایند و از آن که خواهند، بپوشانند» (همان، ص ۴۸۰). چنان که مشاهده می‌شود در تعلیل هجویری برای وضع اصطلاحات صوفیه، بویژه، دو اصطلاح کمون (پوشیدگی) سخن و ظهور (آشکاری) سخن، برجسته می‌نماید. دو اصطلاح یاد شده در حقیقت تأکیدی است بر

دو دلیلی که هجویری در مقدمه بحث بدانها اشاره می‌کند (حسن تفهیم، و تسهیل غوامض؛ و کتمان سر). وی سپس بلافاصله برای تأکید مجدد اهمیت این دو دلیل و یادآوری این نکته که شیوه تصرف اهل تصوف در اصطلاحات صوفیه، بسته به مخاطب این اصطلاحات است، این تصرف را به دو گونه تقسیم می‌کند:

(الف) آن را که خواهند، باز نمایند (= ظهور سخن، شرح و تفسیر اصطلاحات)

(ب) از آن که خواهند پوشانند (= کمون سخن بر آن که بیگانه با تصوف است،

تأکید بر عدم شرح و تفسیر اصطلاحات)

۴. تقسیم بندی هجویری از اصطلاحات صوفیه

هجویری تقسیم بندی اصطلاحات صوفیه را با این جملات، آغاز می‌کند: «پس من بعضی از آن کلمات را بیانی مشرح بیارم و فرق کنم میان هر کلمه‌ای که مرادشان از آن چه چیز است تا تو را و خوانندگان این کتاب را فایده تمام شود» (هجویری، ۱۳۷۱، ص ۴۸۰) با توجه به ترکیب واژگانی «بیان مشرح» و نیز عبارت «بعضی از آن کلمات»، می‌توان دریافت که هجویری در صدد اطلاع‌رسانی سه موضوع مهم است:

(الف) به شرح واژگان و اصطلاحات، اقدام کرده است.

(ب) از میان کل مجموعه واژگان و اصطلاحاتی که در کتاب گردآورده، فقط به شرح بعضی از آنها - و نه تمام آنها - اهتمام کرده است.

(پ) از آن روی که مخاطب او اهل سر و از طایفه صوفیان است، شرح اصطلاحات را بنابر نیاز و خواسته او آورده است. (ظهور سخن)

به طور کلی می‌توان از نگاهی نو، با توجه به دیدگاه هجویری نسبت به چگونگی ارتباط‌های میان اصطلاحات، آنها را به چهار گروه تقسیم کرد.

۱.۱.۴. نخستین دسته از مجموعه اصطلاحات؛ و ویژگیها، و ارتباط‌های میان آنها

۱.۱.۴. ویژگیها:

وی، نخستین دسته از اصطلاحات تصوف را به مجموعه این اصطلاحات و شرح

آنها و نیز بیان تفاوت میان آنها اختصاص می‌دهد:

حال و وقت، مقام و تمکین و تلوین، محاضره و مکاشفه، قبض و بسط، انس و هیبت، قهر و لطف، نفی و اثبات، مسامره و محاذنه، علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین، علم و معرفت، شریعت و حقیقت.

با دقت در این مجموعه اصطلاحات و واژگان می‌توان دریافت که واژگان آن دارای ۶ ویژگی زیر هستند:

الف) استعارت ناپذیرند، یعنی معنی خاص خود را دارند و نمی‌توان آنها را جایگزین اصطلاحی دیگر، یا اصطلاحی دیگر را جایگزین آنها کرد.

ب) دارای دو معنی لغوی و اصطلاحی هستند.

پ) در تصوف، معنی اصطلاحی آنها مورد توجه است.

ت) معنی اصطلاحی برخی از این واژگان، به خلق مفهومی «استعلایی» (transcendental) برای آنها منجر می‌شود. چنان که برای نمونه از دو واژه قبض با معنی رایج گرفتگی (جر، ۱۳۷۶)، ذیل مدخل) و بسط با معنی رایج گستردن (همان، ذیل مدخل)، به دو اصطلاح استعلایی «قبض» و «بسط» می‌رسیم که دارای بار معنایی خاص متعالی هستند. چنان که به تعریف هجویری: «قبض عبارتی بود از قبض قلوب اندر حالت حجاب، و بسط، عبارتی است از بسط قلوب اندر حالت کشف» (هجویری، ۱۳۷۱، ص ۴۸۹). همچنین می‌توان به دو اصطلاح انس و هیبت اشاره کرد که اولی دارای معنی رایج همدمی (طباطبایی، ۱۳۵۵، ذیل مدخل) و دومی دارای معنی رایج هراس و بیم (، ۱۳۷۶، ذیل مدخل) است در حالی که از جنبه اصطلاحی در تصوف، وجه استعلایی دارند. همچنان که هجویری در تعریف آنها می‌آورد: «انس و هیبت، دو حالت است از احوال صعالیک طریق حق و آن، آن است که چون حق تعالی به دل بنده تجلی کند به شاهد جلال، نصیب وی اندر آن هیبت بود و باز چون به دل بنده تجلی کند به شاهد جمال، نصیب اندر آن انس باشد». (۱۳۷۱، ص ۴۹۰). اصطلاحاتی نظیر لطف و قهر، محاضره و مکاشفه، نفی و اثبات، مسامره و محاذنه نیز از جمله اصطلاحات استعلایی هستند.

با پذیرفتن این نکته که اصطلاحات استعلایی صوفیه دارای وضعیتی هستند که در آن، واژگان، فراتر از سطح معانی متعارف و معمول خود واقع می‌شوند، در مقابل اصطلاحات استعلایی می‌بایست به اصطلاحاتی اشاره کرد که بار استعلایی ندارند و صرفاً اصطلاحند. دو اصطلاح علم و شریعت، از آن جمله‌اند.

ث) دیگر ویژگی «مجموعه اصطلاحات» اشاره شده، آن است که بنابه گفته خود هجویری، با شرح و تفصیل، درک آنها آسانتر می‌شود.

ج) عمده اصطلاحات این مجموعه، مربوط به احوال صوفیه هستند و نه مقامات صوفیان.

۲.۱.۴. ارتباطها

از سوی دیگر و از دیدگاهی متفاوت به «مجموعه اصطلاحاتی» که بدانها اشاره شد، می‌توان به بررسی ارتباط معنایی آنها از جنبه «قیاسی» پرداخت. این بدان معنی است که با بررسی معنای هر اصطلاح، و بررسی ارتباط معنای اصطلاحات با یکدیگر و دست آخر مقایسه آنها با هم، می‌توان به زنجیره‌های ارتباطی آنها با یکدیگر رسید. این ارتباطها به چند دسته تقسیم می‌شوند:

الف) ارتباط میان اصطلاحاتی که دارای یک محور معنایی ولی با برابر نهاده‌های متضاد هستند (قیاسی متضاد). برای نمونه می‌توان به اصطلاحات قبض و بسط، انس و هیبت، قهر و لطف، نفی و اثبات اشاره کرد که همگی دارای محور معنایی واحدند («حال» صوفیانه هستند) ولی معانی متضاد دارند.

ب) ارتباط میان اصطلاحاتی که برابر نهاده‌های مکمل یکدیگر دارند (قیاسی مکمل). چنان که برای نمونه می‌توان به دو اصطلاح «وقت» و «حال» اشاره کرد. بنابر تعریف هجویری: «حال، واردی بود بر وقت که ورا مزین کند چنانکه روح مرجسد را ولا محاله وقت به حال، محتاج باشد که صفای وقت به حال باشد و قیامش بدان» (هجویری، ۱۳۷۱، ص ۴۸۲) که بر اساس این تعریف، حال، مکمل وقت است. در همین رابطه می‌توان به دو برابر نهاده شریعت و حقیقت اشاره کرد که بنابر تعریف

هجویری، پایداری و ماندگاری هر یک در گرو دیگری است: «اقامت شریعت، بی-وجود حقیقت، محال بود و اقامت حقیقت، بی حفظ شریعت محال، و مثال این چون شخصی باشد زنده به جان. چون جان از وی جدا شود، شخص، مرداری شود و جان، بادی. پس قیمتشان به مقارنه یکدیگر است» (هجویری، ص ۴۹۹).

پ) ارتباط میان اصطلاحاتی که نسبت به اصطلاح یا اصطلاحات دیگر دارای تفضیل هستند (قیاسی تفضیلی). برای نمونه می توان به دو اصطلاح مقام و تمکین اشاره کرد که تمکین در قیاس با مقام، دارای مرتبه ای والاتر است: «مقامات، منازل راه باشد و تمکین، قرار پیشگاه» (همان، ص ۴۸۵). این بدان معنی است که صوفی باید حقوق هر مقام را تمام و کمال ادا کند تا به مرحله تمکین برسد. همچنین می توان به سه اصطلاح: «علم الیقین» و «عین الیقین» و «حق الیقین» اشاره کرد. هجویری در تعریف این سه اصطلاح و مقایسه آنها با یکدیگر می نویسد: «پس مراد این طایفه بدین علم-الیقین، علم معاملات دنیاست به احکام و اوامر، و از عین الیقین، علم به حال نزع و وقت بیرون رفتن از دنیا، و از حق الیقین، علم به کشف رؤیت اندر بهشت و کیفیت اهل آن به معاینه ... پس علم الیقین به مجاهدت و عین الیقین به مؤانست و حق الیقین به مشاهدت بود و این یکی عام است و دیگر خاص و سدیگر خاص الخاص» (همان، صص ۴۹۷ و ۴۹۸). همچنان که از تعریف سه اصطلاح یاد شده برمی آید، اصطلاح سوم در قیاس با دو اصطلاح دیگر از مرتبه ای والاتر برخوردار است و اصطلاح دوم در قیاس با اصطلاح اول، والاتر است چنان که خود هجویری نیز برای اصطلاح علم الیقین، صفت «عام»، برای اصطلاح عین الیقین، صفت «خاص» و برای اصطلاح حق الیقین صفت «خاص الخاص» را به کار می برد. از این دیدگاه (قیاسی) دو اصطلاح مسامره و محادثه نیز از جمله برابر نهاده هایی هستند که در مقام مقایسه، یکی کاملتر از دیگری است. هجویری در تعریف مسامره و محادثه می نویسد: «این دو عبارت است از دو حال از احوال کاملان طریق حق و حقیقت. این سخن، سرّی باشد مقرون به سکوت زبان - یعنی محادثه - و حقیقت مسامره، دوام انبساط به کتمان سرّ

و ظاهر. معنی این آن بود که مسامره وقتی بود بنده را با حق به شب، و محادثه وقتی بود به روز... و از آن است که مناجات شب را مسامره خوانند و دعوت روز را محادثه. پس حال روز مبنی باشد بر کشف و از آن شب، بر سِتر» (هجویری، ۱۳۷۱، ص ۴۹۶) و سپس در مقایسه آن دو می‌نویسد: «واندر دوستی، مسامره کاملتر بود از محادثه» (همانجا). در همین رابطه باید به دو اصطلاح علم و معرفت نیز اشاره کرد. هجویری در تعریف این دو اصطلاح می‌آورد: «مشایخ این طریقت - رض - علمی را که مقرون معاملت و حال باشد و علم آن، عبارت از احوال خود کند آن را معرفت خوانند و مر عالم آن را عارف؛ و علمی را که از معنی، مجرد بود و از معاملت، خالی، آن را علم خوانند و مر عالم آن را عالم و آن که به معنی و حقیقت آن چیز عالم بود، ورا عارف خوانند ... لان العالم قائم بنفسه والعارف قائم برئبه» (همان، ص ۴۹۸). بدیهی است که آن که به رب، قائم است، از آن که به خویشتن قائم است، افضل و اکمل است.

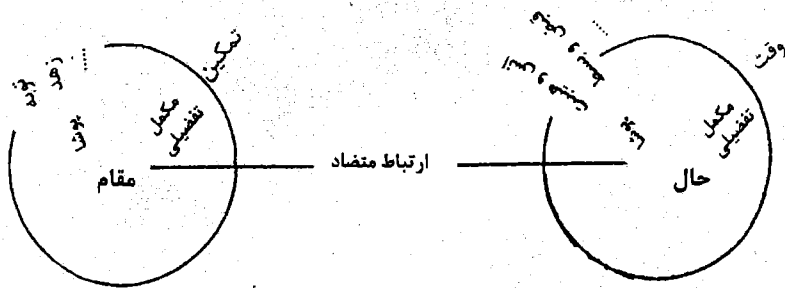
ت) ارتباط میان اصطلاحاتی که از خاصیت قیاسی «پوشایی» (covering) برخوردارند. برای نمونه، به دو اصطلاح حال و مقام، که از اصطلاحات بسیار مهم و کلیدی مجموعه اصطلاحات تصوف بشمار می‌آیند، می‌توان اشاره کرد. با قرار دادن این دو اصطلاح در زنجیره ارتباط معنایی می‌توان دریافت که هر دوی آنها از خاصیت «پوشایی» برخوردارند. این بدان معناست که برخی دیگر از اصطلاحات صوفیه، زیر اصطلاح (subterm) یا اصطلاح فرعی این دو اصطلاحند. چنان که برای نمونه هجویری، در نخستین دسته از اصطلاحات، برخی از آنها، مثلاً اصطلاحات قبض و بسط، انس و هیئت، مسامره و محادثه را زیر اصطلاح اصطلاح حال می‌داند: «بدان که قبض و بسط دو حالت‌اند از احوالی که ...» (همان، ص ۴۸۸) و یا: «بدان - اسعدک الله - که انس و هیئت، دو حالت است از احوال صعالیک طریق حق ...» (همان، ص ۴۹۰) و: «المسامره والمحادثه ... عبارت است از دو حال از احوال کاملان طریق حق و حقیقت ...» (همان، ص ۴۹۶). وی زمانی که درباره مقام سخن می‌گوید،

ضمن تعریف مقام، با استناد به آیه: ۱۶۴/سوره: الصفات: «و ما منّا الا له مقام معلوم»، با بیان مقامات (جمع مقام) پیامبران به انواع مقامات اشاره می‌کند: «پس مقام آدم توبه بود و از آن نوح، زهد و از آن ابراهیم تسلیم و از آن موسی انابت و از آن داوود حزن، و از آن عیسی رجاء و از آن یحیی خوف و از آن محمد - صلوات الله علیهم اجمعین - ذکر...» (همان، ص ۴۸۴). بدین ترتیب، مقامات توبه و زهد و تسلیم و انابت و...، زیر اصطلاحهای اصطلاح مقام هستند.

ث) در بررسی اصطلاحات یاد شده از جنبه ارتباط معنایی از دیدگاه قیاسی، همچنین می‌توان به زنجیره‌ای شبکه‌وار از آنها دست یافت (قیاسی زنجیره ای). بدین معنی که یک اصطلاح واحد به شکل زنجیروار می‌تواند در ارتباط با اصطلاحات دیگر، حالت‌های متفاوت به خود بگیرد چنان که برای نمونه: اصطلاح حال، نسبت به اصطلاحاتی نظیر قبض و بسط و انس و هیبت و مسامره و محادثه، وضعیت پوشایی؛ نسبت به اصطلاح وقت، وضعیت مکمل؛ و نسبت به اصطلاح مقام، وضعیت متضاد دارد و از جنبه برابر نهادگی زوجها، در ترکیب با آن، زوج متضاد می‌سازد؛ همچنین باید به اصطلاح مقام اشاره کرد که نسبت به اصطلاحات توبه و زهد و انابت، وضعیت پوشایی؛ نسبت به اصطلاح تمکین، حالت مکمل؛ نسبت به اصطلاح حال، وضعیت برابر نهادگی متضاد دارد. همچنین اصطلاح حال، نسبت به وقت، وضعیت تفضیلی نیز دارد زیرا به بیان هجویری: «حال، واردی بود بر وقت که او را مزین کند چنان که روح مرجسد را ولا محاله وقت به حال محتاج باشد که صفای وقت، به حال باشد و قیامش بدان» (همان، ص ۴۸۲).

بر همین مبنا می‌بایست به دو اصطلاح مقام و تمکین نیز اشاره کرد که تمکین نسبت به مقام، وضعیت تفضیلی دارد چنان که هجویری می‌نویسد: «این (مقامات) درجت مبتدیان است و آن (تمکین) قرارگاه متتیهان ... مقامات، منازل راه باشد و تمکین، قرار پیشگاه» (همان، ص ۴۸۵). سه گانه علم الیقین و عین الیقین و حق الیقین

هم، علاوه بر دارا بودن رابطه قیاسی تفضیلی، مکمل یکدیگر نیز هستند. (شکل شماره ۱)



شکل شماره ۱

۳.۱.۴. دیگر شیوه‌های شرح و تفهیم اصطلاحات

الف) هجویری به منظور شرح اصطلاحات و تفهیم هر چه بیشتر معنای آنها و مقصود خود، - متناسب با هر اصطلاح - به شواهد و مثالهای مقتضای حال، استناد می‌کند و مستندات او طیف وسیعی از شواهد، از آیات قرآن و احادیث، حکایات منقول از زندگی مشایخ، اشعار عربی، آموزه‌های مشایخ، مثالهای ساده و زیبا، حکایات زندگی پیامبران، تا مواردی از جمله نقل آراء مشایخ درباره اصطلاحات، نقل آرای مشایخ خویش، مقایسه آرای مشایخ با یکدیگر، نقد این آراء و گاه، اظهار نظر خود درباره معنا و شرح اصطلاحات این قسمت را شامل می‌شود.

برای نمونه در شرح اصطلاح «وقت»، با استناد به حدیث نبوی و آموزه شیخ بوسعیدخرّاز و آیات مبارکه قرآن می‌آورد: «بوسعید خرّاز گوید - رح - : وقت عزیز خود را جز به عزیزترین چیزی مشغول مکنید و عزیزترین چیزهای بنده شغل وی باشد بین الماضي و المستقبل، لقوله - عم - : لی مع الله وقت لایسعی فیهِ ملک مقرب ولا نبی مرسل. مرا با خدای - عزّ و جلّ - وقتی است که اندر آن وقت هزده هزار عالم را بر دل من گذر نباشد و در چشم من خطر نیارد. و از آن بود که چون شب معراج، زینت ملک زمین و آسمان را بر وی عرضه کردند، به هیچ چیز بازنگریست لقوله

تعالی: ما زاعِ البصر و ما طعی، از آنچه عزیز بود و عزیز را جز به عزیز مشغول نکنند» (هجویری، صص ۴۸۰ و ۴۸۱).

ب) ذکر آراء متفاوت مشایخ فرقه های تصوف درباره اصطلاحات صوفیه به روش «استدلال قیاسی» نیز از دیگر شیوه های هجویری در بررسی و شرح اصطلاحات صوفیه است. برای نمونه در شرح دو اصطلاح «قبض» و «بسط» می نویسد: «از مشایخ، گروهی برآند که رتبت قبض رفیع ترست از رتبت بسط مر دو معنی را: یکی آن که ذکرش مقدم است اندر کتاب و دیگر آن که اندر قبض، گدازش و قهر است و اندر بسط، نوازش و لطف. و لا محاله گدازش بشریت و قهر نفس، فاضلتر باشد از پرورش آن از جهت آن که حجاب اعظم است. و گروهی برآند که رتبت بسط، رفیعترست از رتبت قبض از آن که تقدیم ذکر آن اندر کتاب، علامت تقدیم فضل مؤخرست بر آن از آنچه اندر عرف عرب آن است که اندر ذکر، مقدم دارند مر چیزی را که اندر فضل، موخر بود...» (همان، ص ۴۸۹). سپس به گفته شیخ خود استناد می جوید: «و شیخ من گفتی شرح- که: «قبض و بسط، هر دو یک معنی است که از حق، به بنده پیوندد که چون آن بر دل نشان کند، یا سرّ بدان مسرور شود و نفس بدان مقهور، یا سرّ مقهور شود و نفس، مسرور» (همانجا).

پ) ذکر تعاریفی که در مکاتب و فرقه های دیگر، جز از تصوف، برای اصطلاحات، وضع شده است و مقایسه آنها با تعریفی که مشایخ صوفیه عرضه کرده اند از جمله دیگر شیوه های هجویری برای بیان و توضیح اصطلاحات صوفیه است که غالباً این تعاریف را در ابتدای هر مبحث می آورد. برای نمونه در ابتدای مبحث دو اصطلاح علم و معرفت، با ذکر عقیده علمای علم اصول در باب معنای این دو اصطلاح و مقایسه آن با عقیده مشایخ صوفیه، می آورد: «علمای اصول فرق نکرده اند میان علم و معرفت و هر دو را یکی گفته اند به جز آن که گفته اند: شاید که حق تعالی را عالم خوانند و نشاید که عارف خوانند مر عدم توفیق را. اما مشایخ این طریقت - رض - علمی را که مقرون معاملات و حال باشد ... آن را معرفت خوانند» (همان، ص ۴۹۸). یا در مبحث دو

اصطلاح شریعت و حقیقت، نخست به تعبیر متصوفه از این دو اصطلاح می‌پردازد: «این دو عبارت است مرین قوم را که یکی از صحت حال ظاهر کنند و یکی از اقامت حال باطن» (همان، ص ۴۹۸) و سپس به نقد آراء فرقه‌های دیگر درباره این دو اصطلاح می‌پردازد و می‌نویسد: «دو گروه اندرین به غلط‌اند: یکی علمای ظاهر که گویند فرق نکنیم که خود، شریعت، حقیقت است و حقیقت، شریعت؛ و یکی گروهی از ملاحده که قیام هر یک از این با دیگر روا ندارند و گویند که: چون حال حقیقت کشف گشت، شریعت برخیزد، و این سخن قرامطه است و مشیعه و موسوسان ایشان» (همان، ص ۴۹۹). وی سپس استدلال خود را درباب این دو اصطلاح عرضه می‌دهد: «دلیل بر آن که شریعت، اندر حکم، از حقیقت جداست، آن است که تصدیق از قول، جداست اندر ایمان، و دلیل بر آن که اندر اصل، جدا نیست از آن که تصدیق بی‌قول، ایمان نباشد، و قول بی‌تصدیق، گرویدن نی...» (همان، ص ۴۹۹). همچنین باید به تمثیلاتی اشاره کرد که هجویری به مقصود تفهیم هر چه بیشتر معنای اصطلاحات از آنها مدد می‌جوید چنان که در شرح دو اصطلاح تمکین و تلوین، در باب اسقاط اسباب تلوین از صوفی به محض رسیدن به واسطه گذشتن از مقامات و رسیدن به محل تمکین، با آوردن تمثیلی درباره شعرای جاهلی، سعی در بیان مشروحتر و مبین‌تر موضوع دارد، چنان که می‌نویسد: «... اندر جاهلیت، شعرا ممدوح خود را مدح به معاملات کردند و تا چندگاه برنیامدی، شعر ادا نکردندی. چنان که چون شاعری به حضرت ممدوحی رسیدی، شمشیر بکشیدی و پای ستور بینداختی و شمشیر بشکستی و مراد از آن، آن بودی که مرا ستوری از آن می‌بایست تا مسافت حضرت تو بدان بنوردم و شمشیر بدان که تا حسودان خود را بدان از خدمت تو بازدارم، اکنون که رسیدم، آلت مسافت به چه کار آیدم؟ ستور بکشم که رجوع از تو روا ندارم، و شمشیر بشکستم که قطع از درگاه تو بر دل نگذرانم و چون چند روز برآمدی، آنگاه شعر ادا کردندی» (همان، صص ۴۸۵ و ۴۸۶). وی در همین باب به تمثیل زیبای رود و دریا استشهاد می‌جوید و می‌نویسد: «پس ابتدای دوستی طلب کردن است و انتهای آن، قرار گرفتن، آب تا اندر رود باشد،

روان بود، چون به دریا رسید، قرار گیرد، و چون قرار گرفت، طعم بگرداند تا هر که را آب باید، به وی میل نکند، به صحبت وی کسی میل کند که ورا جواهر باید تا ترک جان بگوید و مثقله طلب برپای بندد و سر نگونسار بدان دریا فرو شود، یا جواهر عزیز مکنون به دست آرد، یا جان در طلب آن به شست فنا دهد» (همان، ص ۴۸۶).

۲.۴. دومین دسته از مجموعه اصطلاحات و ویژگیها، و ارتباطهای میان آنها

۱.۲.۴. ویژگیها:

در ادامه مبحث واژگان و اصطلاحات در کشف‌المحجوب، با دسته دوم از واژگان و اصطلاحات روبه‌رو می‌شویم که اصطلاحاتی هستند که به تعریف هجویری، «استعارت پذیرد اندر کلام ایشان و به تفصیل و شرح، مشکلت‌تر شود حکم آن» (همان، ص ۵۰۰). با توجه به این تعریف، می‌توان دو ویژگی برای این دسته از واژگان برشمرد که ویژگی نخست، در حیطه نقد و تحلیل، نسبت به ویژگی دوم؛ از اهمیت افزونتری برخوردار است:

الف) استعارت‌پذیر هستند (می‌توان معنا یا معانی دیگری نیز برای آنان قایل شد)
ب) درک و فهم آنها در صورتی که شرح و تفصیل شوند، مشکل‌تر می‌شود، این اصطلاحات به ترتیب عبارتند از:

الحق، الحقیقه، الخطرات والوطنات، الطس والرّمس، العلائق و الوسائط، الزوائد، الفوائد، الملجأ، المنجأ، الکلیئه، اللوائح، اللوامع، الطوالع، الطوارق، اللطیفه، السرّ، النجوى، الاشارة، الایماء، الوارد، الانتباه، الاشتباه، القرار، الانزعاج.

با توجه به تعریفی که هجویری در ابتدای مبحث این دسته از اصطلاحات عرضه می‌کند، واژگان این مجموعه:

الف) استعاره برای معنایی غیر از معنای ظاهری و لفظی خود هستند که همان معنی اصطلاحی عرفانی آنهاست. برای نمونه معنای ظاهری واژه/انزعاج عبارت‌اند از: ناراحتی، مزاحمت، دردسر، تشویش (طباطبایی، ۱۳۵۵، ذیل مدخل رَعَج). در حالی که

معنی استعاری آن یعنی معنایی که در تصوّف از آن اداره می‌شود «تحرک دل بود اندر حال وجد» (هجویری، ۱۳۷۱، ص ۵۰۰) یا واژه علائق (جمع علاقه) در لغت، به معنی پیوند و وابستگی است (طباطبایی، ذیل مدخل علاقه) در حالی که در مجموعه اصطلاحات صوفیه در کشف‌المحجوب، به معنی اسبابی است که طالبان به آنها تعلق می‌بندند و از مراد بازمی‌مانند (ر.ک. ص ۵۰۰). همچنین به عنوان مثالی دیگر می‌توان به واژه حقیقه اشاره کرد که در اصل دارای معانی صدق، راستی، واقعی؛ و درستی و اعتبار (طباطبایی، ذیل مدخل) است، در حالی که در کشف‌المحجوب، از معنای استعاره و تعریف اصطلاحی آن چنین مقصودی در نظر است: «اقامت بنده باشد اندر محلّ وصل خداوند» (همان، ص ۵۰۰).

ب) ویژگی دوم این مجموعه اصطلاحات، به بیان هجویری آن است که: «به تفصیل و شرح، مشکل‌تر شود حکم آن» (همان صفحه). اگر در این تعریف، «حکم» به معنی اقامه نسبت بین دو چیز در نظر گرفته شود ممکن است مقصود این باشد که شرح و تفصیل این اصطلاحات، اقامه نسبت میان واژه و معنی اصطلاحی آن را دشوارتر می‌کند؛ و اگر حکم به معنی «اتخاذ رأیی باشد که برای هدایت در سلوک در احوالی که نمی‌توان در آنها به علم یقینی رسید، مناسب است» (صلیبا، ۱۳۶۶، ذیل مدخل حکم)، از مقصود هجویری چنین دریافت می‌شود که شرح و تفصیل این اصطلاحات، اتخاذ رأی در باب حالات درونی صوفیه - را که نمی‌توان در آنها به علم یقینی رسید یا آنها را با علم یقینی تعریف و توجیه کرد - دشوار می‌سازد. همچنین ممکن است مقصود هجویری آن باشد که شرح و تفصیل این اصطلاحات، به سبب استعاره بودن آنها، درک حقیقت آنها را دشوارتر می‌سازد.

۲.۲.۴. ارتباطها:

از سوی دیگر با بررسی اصطلاحات از جنبه ارتباط معنایی و زنجیره میان اصطلاحات در این گروه اصطلاحات، با زوجهای برابر نهاده «الطمس» و «الرمس»، و «العلائق» و «الوسائط» روبه‌رو می‌شویم. الطمس، بنابر تعریف هجویری «نفی عینی

باشد که اثر آن نماند» (هجویری، ۱۳۷۱، ص ۵۰۰) و الرّمس «نفی عینی باشد با اثر آن» (همانجا) همچنین بنابر تعریف هجویری، العلائق «اسبابی است که طالبانی تعلق بدان کنند و از مراد باز مانند» (همانجا) و الوسائط «اسبابی است که به تعلق کردن آن به مراد رسند» (همان). تردیدی نیست که دو زوج یاد شده، از نظر ارتباط معنایی با توجه به تعاریف مذکور برابر نهاده‌ها با یکدیگر، دو معنی کاملاً متضاد دارند و برابر نهاده‌های متضاد به شمار می‌آیند. از سوی دیگر می‌توان به سه اصطلاح الزوائد، اللوامع و الطوالع اشاره کرد که به ترتیب بدین صورت تعریف شده‌اند: الزوائد: «زیادت انوار باشد به دل» (همان)، اللوامع: «اظهار نور بر دل با بقای فواید آن» (همان)، الطوالع: «طلوع انوار معارف بر دل» (همان). چنانکه از این تعاریف برمی‌آید، هر سه اصطلاح بر تابش انوار معارف الهی بر دل دلالت می‌کند که نقطه اشتراک هر سه آنهاست با این تفاوت که در اصطلاح لوامع، بر بقای فواید این انوار در دل و در زوائد، افزونی انوار معارف الهی بر دل تأکید شده است. در نتیجه این سه اصطلاح بر سه مرحله ارتباط دل صوفی با تابش انوار الهی دلالت می‌کند و از این حیث، سه برابر نهاده مکمل به شمار می‌آیند و با توجه به این که مقصود از لوامع، بقای این انوار در دل صوفی است، در نتیجه اصطلاح لوامع نسبت به دو اصطلاح دیگر از ویژگی برابر نهاده مکمل تفضیلی برخوردار است. نکته مهمی که ذکر آن ضروری است آن است که همان گونه که خود هجویری اظهار می‌دارد تفصیل و شرح این دسته از اصطلاحات، حکم آن را دشوارتر می‌سازد، در نتیجه بدیهی است که این مجموعه اصطلاحات، برخلاف اصطلاحات دسته نخست، از شرح و تبیین و تفسیر عاری است.

۳.۴. سومین دسته از مجموعه اصطلاحات و بررسی ویژگیها، و ارتباطهای میان آنها

۱.۳.۴. ویژگیها:

هجویری، سومین دسته از اصطلاحات تصوف را چنین تعریف می‌کند: «الفاظی است که اندر توحید خداوند تعالی استعمال کنند و اندر بیان اعتقاد ایشان، اندر حقایق،

بی‌استعارت مستعمل دارند» (هجویری، ۱۳۷۱، ص ۵۰۱). بنابراین تعریف، این دسته از اصطلاحات دارای این ویژگیها هستند:

الف) صوفیه آنها را در گفتگو و مباحثه در باب توحید، به کار می‌برند.
 ب) از این اصطلاحات برای بیان اعتقاد خود درباره حقایق تصوف بهره می‌جویند.
 پ) این دسته از اصطلاحات را بدون استعاره به کار می‌برند.
 و در ادامه، اصطلاحات زیر را در این مجموعه قرار می‌دهد:
 العالم، المحدث، القديم، الازل، الابد، الذات، الصفه، الاسم، التسمیه، النفس، الاثبات، الشیطان، الضدان، الغیران، الجواهر، العراض، الجسم، السؤال، الجواب، الحسن، القبیح، السفه، الظلم، العدل، الملک.

چنان که ملاحظه می‌شود، همگی این اصطلاحات، در اصل، اصطلاحات فلسفی و فقهی‌ای هستند. که صوفیه آنها را در مبحث توحید به کار می‌برند و از همین روست که هجویری آنها را نه در ضمن گروه اول اصطلاحات آورده و نه در دسته دوم از آنها. همچنین این مجموعه اصطلاحات، از آن روی که خود اصطلاحاتی خاص در حوزه‌هایی خاص (فلسفه و فقه) هستند بدین معنا که معادل واژگانی عام - نظیر آنچه که در دو دسته قبل دیدیم - ندارند، در نتیجه به سبب اصطلاح بودن فی نفسه، استعاره‌پذیر نیستند.

۲.۳.۴. ارتباطها:

از سوی دیگر در بررسی ارتباط معنایی اصطلاحات از دید قیاسی، پیش از هر چیز می‌بایست به زوجهای برابر نهاده متضاد اشاره کرد. این زوجها عبارتند از: محدث و قدیم، ازل و ابد، نفی و اثبات، شیطان و غیران، شیطان و ضدان، جوهر و عرض، حسن و قبیح، ظلم و عدل. از سوی دیگر با زوجهای برابر نهاده مکمل نیز روبه‌رو هستیم که عبارتند از: اسم و تسمیه، ذات و صفت، سؤال و جواب. لازم به یادآوری است که این مجموعه و مجموعه اول اصطلاحات، در دو اصطلاح نفی و اثبات مشترک‌اند با این

تفاوت که دو اصطلاح یاد شده، در مجموعه اول، با مفهوم عرفانی و در این مجموعه با معنای فلسفی تعریف شده‌اند.

علاوه بر همه آنچه آمد، لازم به یادآوری است که این مجموعه، میان چهار مجموعه اصطلاحاتی که هجویری آورده است، دومین مجموعه‌ای است که هجویری در آن فقط به تعریف مختصر اصطلاحات بدون استناد به شواهد مرسوم در دو مجموعه دیگر - از جمله: قرآن و حدیث و حکایات مربوط به مشایخ و آموزه‌های آنان و یا اشعار فارسی و عربی و یا مقایسه اصطلاحات با یکدیگر، - بسنده کرده و تنها مورد مستثنی در میان مجموعه اصطلاحات این مجموعه، اصطلاح عالم است که هجویری در آن نخست به تعریف فلاسفه و سپس تعریف اصولیین ازین اصطلاح پرداخته و سپس نظر اهل طریقت را در این باره آورده و به مقایسه میان آن دو پرداخته است، چنان که می‌آورد: «عالم، عبارتی است از مخلوقات خداوند و گویند: هرژده هزار عالم و پنجاه هزار عالم. و فلاسفه گویند: دو عالم علوی و سفلی. و علمای اصول گویند: از عرش تا تری هر چه هست عالم است و در جمله عالم اجتماع مختلفات بود و اهل این طریقت نیز عالم ارواح و نفوس گویند و مرادشان نه آن بود که فلاسفه را بود، که مرادشان اجتماع ارواح و نفوس باشد» (همان، ص ۵۰۱).

۴.۴. چهارمین دسته از مجموعه اصطلاحات و بررسی ویژگیها، و ارتباطهای

میان آنها

۱.۴.۴. ویژگیها:

دسته چهارم (آخرین دسته از الفاظ و عبارات صوفیه) در کشف‌المحجوب مجموعه‌ای است که هجویری آن را چنین تعریف می‌کند: «عباراتی است که به شرح، حاجتمند باشد و اندر میان متصوفه، متداول است و مقصودشان بدین عبارات، نه آن باشد که اهل لسان را معلوم گردد از ظاهر لفظ» (همان، ص ۵۰۲). بنابراین تعریف، این دسته از اصطلاحات صوفیه دارای این ویژگیها است:

الف) به شرح نیاز دارند

ب) واژگان و اصطلاحات متداول در میان صوفیه‌اند
 پ) مقصود و معنایی که صوفیه از این اصطلاحات، اعتبار می‌کنند همان تعبیر و تعریفی نیست که اهل عبارت از آن مراد می‌کنند و به تعبیر دیگر معنی لفظی این اصطلاحات متفاوت از معنی اصطلاحی آنهاست.
 این مجموعه اصطلاحات عبارت است از: خواطر، واقع، اختیار، امتحان، ابتلا، تحلی، تجلی، تخلی، شroud، قصود، اصطناع، اصطفاء، اصطلام، رین، غین، تلبیس، شرب، ذوق.

۲.۴.۴. ارتباطها:

با توجه به تعریفی که هجویری از این اصطلاحات بیان می‌کند، در می‌یابیم که در این مجموعه نیز مانند سه مجموعه قبل می‌توان زوجهای برابر نهاده متضاد را یافت که عبارتند از: خواطر و واقع، رین و غین.

در کشف‌المحجوب در تعریف «خواطر» آمده است: «به خاطر، حصول معنی خواهند اندر دل با سرعت زوال آن به خاطری دیگر و قدرت صاحب خاطر بردفع کردن آن از دل، و اهل دل، متابع خاطر اول باشند اندر امور که آن از حق باشد - تعالی و تقدس -» (همانجا) و در تعریف «واقع» آمده است: «به واقع، معنی‌یی خواهند که اندر دل پدیدار آید و بقا یابد، به خلاف خاطر» (همان). در این تعریف بویژه تصریح خود هجویری بر تضاد این دو اصطلاح، برجسته است که آن را با قید «به خلاف» نشان داده است. نیز باید به دو برابر نهاده متضاد دیگر یعنی رین و غین اشاره کرد. بنابر تعریف، رین: «حجابی بود بر دل که کشف آن جز به ایمان نبود، و آن حجاب کفر و ضلالت است» (همان، ص ۵۰۶)، و غین «حجابی باشد بر دل که به استغفار برخیزد (همان صفحه).

همچنین باید به دو اصطلاح شرب و ذوق اشاره کرد که در بررسی ارتباط معنایی آنها از جنبه قیاسی، می‌توان آنها را به عنوان زوج برابر نهاده نیمه مترادف در نظر گرفت چنان که در تعریف آنها آمده است: «حلاوت طاعت و لذت کرامت و راحت اُنس را

این طایفه شرب خوانند» (همان، ص ۵۰۷) و ذوق: «مانند شرب باشد. اما شرب جز اندر راحت، مستعمل نیست و ذوق، مر رنج و راحت را نیکو آید» (همانجا). در همین رابطه می‌بایست به ارتباط میان دو اصطلاح امتحان و اصطلاح نیز اشاره کرد. بنابر تعریف هجویری از اصطلاح امتحان: «به امتحان، امتحان دل اولیا خواهند به گونه گونه بلاها که از حق تعالی بدان آید، از خوف و حزن و قبض و هیبت و مانند آن» (ص ۵۰۳). و در تعریف اصطلاح آورده است: «غلبات حق بود که کلیت بنده را مقهور خود گرداند به امتحان لطف اندر نفی ارادتش، و قلب ممتحن و قلب مصطلم هر دو به یک معنی باشند» (همانجا) سپس درباره تفاوت آن دو می‌نویسد: «چه آن است که اصطلاح، اخصر و ارق امتحان است» (همانجا). آنچه از جمله اخیر مستفاد می‌شود، آن است که اصطلاح و امتحان نیز، برابر نهاده‌های نیمه مترادفند. با این تفاوت که در امتحان، کلیت بنده، مقهور به قهر خداوند و در اصطلاح، مقهور به لطف خداوند می‌شود. اصطلاح بلاء نیز با توجه به تعریفی که هجویری از آن عرضه می‌کند، برابر نهاده نیمه مترادف اصطلاح امتحان است. وی در تعریف بلا می‌نویسد: «به بلاء، امتحان تن دوستان خواهند به گونه گونه مشقتها و بیماریها و رنجها» (همان، صص ۵۰۳ و ۵۰۴).

اما نکته مهم و بسیار جالب توجه در بحث از قیاس امتحان و بلاء، تصریح هجویری بر تفضیل بلا بر امتحان است. چنانکه در ضمن شرح اصطلاح بلاء می‌خوانیم: «پس مرتبت بلا، بزرگتر از امتحان بود که تأثیر [امتحان] بر دل بود و از آن این [بلا] بر دل و تن» (همان، ص ۵۰۴). بدین ترتیب هجویری به شیوه‌ای آگاهانه به همان جنبه از ارتباط معنایی اصطلاحات صوفیه اشاره می‌کند که در پژوهش حاضر، با عنوان قیاس تفضیلی (قیاس اصطلاحات از حیث تفضیل آنها بر یکدیگر) مورد بررسی قرار گرفته است.

دیگر نکته مهم در این دسته از مجموعه اصطلاحات، چنان که خود هجویری نیز در ابتدای مبحث اشاره می‌کند نیاز آنها به شرح و تفسیر است. از همین روست که هجویری بنابر روشی که در شرح و تفسیر نخستین دسته از اصطلاحات، پیش گرفته

است، به شرح و تفسیر این مجموعه می‌پردازد و به همین سبب همان شیوه با همان مختصات روش شناختی را می‌توان در این مجموعه ملاحظه کرد. چنان که برای نمونه در شرح اصطلاح «خواطر» و تأکید بر این نکته که «اهل خاطر، متابع خاطر اول باشند اندر امور که آن از حق باشد - تعالی و تقدس - به بنده، بی‌علت» (همان، ص ۵۰۲)، حکایتی از مشایخ نامدار، جنید بغدادی و خیر نساج، ذکر می‌کند: «و گویند خیرالنساج را خاطری پدیدار آمد که: جنید بر در وی است. آن خاطر از خود دفع کرد. خاطری دیگر به مدد آن آمد، هم به دفع آن مشغول شد. سدیگر خاطر بود. بیرون آمد، جنید را دید - رض - بر در ایستاده. [جنید] گفت: «یاخیر! اگر خاطر اول را متابع بودی، و اگر سنت مشایخ را بجای آوردی، مرا چندین بر در نبایستی ایستاد» (همانجا). یا می‌توان به شیوه مرسوم هجویری در شرح اصطلاحات، یعنی بیان دیدگاه‌های غیرصوفیان به موضوعی واحد و قیاس آن دیدگاه با نظر صوفیه درباره معنای اصطلاحی موضوع، اشاره کرد چنان که برای نمونه در اشاره به تعریف و تعبیر اهل لسان (اهل عبارت) از اصطلاح واقع، می‌آورد: «و اهل لسان از واقع، اشکال خواهند اندر مسایل، و چون کسی آن را جواب گوید و اشکال بردارد، گویند: واقع حل شد». (همان، صص ۵۰۲ و ۵۰۳) سپس ضمن ارائه تعریف متصوفه از این اصطلاح، آن را با تعریف اهل لسان مقایسه می‌کند و می‌نویسد: «اما اهل تحقیق گویند که واقع، آن بود که حل بر آن روا نباشد، و آنچه حل شود، خاطری بود نه واقعی، که بند اهل تحقیق، اندر چیزی حقیر نباشد که هر زمان حکم آن بدل شود و از حال بگردد» (همان، ص ۵۰۳).

۳.۴.۴. دیگر شیوه‌های شرح و تفسیر اصطلاحات

هجویری در شیوه رویکرد خود به شرح اصطلاحات تصوف، در این دسته از مجموعه اصطلاحات نیز به سنت پیشینیان در استناد به قرآن کریم و احادیث به منظور شرح اصطلاحات صوفیه، وفادار می‌ماند. چنان که برای نمونه در تعریف اصطلاح رین به آیه ۱۴ / سورة المطففین / استشهد می‌جوید و می‌نویسد: «رین... و آن حجاب کفر و ضلالت است، لقوله تعالی: «رَآنَ عَلٰی قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ...» (همان، ص ۵۰۶) و در

تعریف اصطلاح غین به حدیثی از رسول اکرم - ص - استناد می‌کند: «غین، حجابی باشد بر دل که به استغفار برخیزد و آن بر دو گونه باشد: یکی خفیف و یکی غلیظ. غلیظ آن بود که مر اهل غفلت را باشد و کبایر را و خفیف مرهمه خلق را از نبی و ولی، لقوله - عم - «أَنَّهُ لِيُغَانِ عَلَيَّ قَلْبِي وَ إِنِّي لِأَسْتَغْفِرَ اللَّهَ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِائَةَ مَرَّةٍ...» (همان، صص ۵۰۶ و ۵۰۷).

نکته آخر این که: هنر استفاده از تمثیلات ساده؛ و نیز استناد هجویری به آموزه‌های مشایخ خویش که از دیگر شیوه‌های رویکرد او به شرح اصطلاحات صوفیه هستند، در این مجموعه اصطلاحات نیز نمایان است چنان که برای نمونه در شرح اصطلاح شرب می‌نویسد: «... و هیچکس، کار، بی‌شرب نتواند کرد. و چنان که شرب تن از آب باشد، شرب دل، از راحت و حلاوت دل باشد. و شیخ من - رض - گفتی: «مرید و عارف باید که از شرب ارادت و معرفت، بیگانه باشد» (همان، ص ۵۰۷).

نکته بسیار مهمی که در بررسی این دسته از مجموعه اصطلاحات، نباید از خاطر برد وجود دو اصطلاح «واقعه افتادن» و «تلبیس کردن» است که ظاهراً در روزگار هجویری برای توصیف وضعیت و یا رفتاری خاص در احوال صوفیان مرسوم بوده است که اصطلاح نخست را در حق مریدان و دومین اصطلاح را در حق جمله طایفه صوفیان به کار می‌برده‌اند. هجویری در این باره می‌نویسد: «... چون مرید را در راه حق، بندی پدید آید، آن را قید گویند و گویند: «و را واقعی افتاد...» (همان، ص ۵۰۲)؛ «... و چون یکی ازین طایفه، خصال محمود را بپوشاند به صفاتی مذموم، گویند: «تلبیس می‌کند» (همان، ص ۵۰۷).

نتیجه

با گسترش تصوف، اصطلاحات صوفیه نیز به عنوان جزئی مهم و ارزشمند از میراث صوفیه، بتدریج به جایگاه والای خود در حوزه عرفان و تصوف، رسید و متصوفه، این اصطلاحات را نه فقط در آموزه‌های مشایخ - در ضمن سرگذشتنامه‌های آنان - و نه فقط در حد اشاره‌ای کوتاه، بلکه در بخشی جداگانه از میراث مکتوب خود،

بیان کردند. در این میان کشف‌المحجوب هجویری به سبب رویکرد روشمند مؤلف آن به مجموعه اصطلاحات تصوف، در دسته‌بندی هدفدار این اصطلاحات و با تقسیم آنها به چهار مجموعه، برای نخستین بار در تاریخ تصوف، اصطلاحات تصوف را در چارچوبی قاعده‌مند گنجانید. بررسی اصطلاحات تصوف در این چارچوب، این امکان را فراهم می‌آورد که بتوان مجموعه اصطلاحات تصوف در کشف‌المحجوب را به حوزه بررسی ارتباط معنایی اصطلاحات از جنبه قیاسی، وارد کرد که در نتیجه ۴ نوع اصلی ارتباط میان اصطلاحات را می‌توان استخراج کرد:

۱. مکمل

۲. متضاد

۳. پوشا

۴. مترادف و نیمه مترادف

نوعی فرعی ارتباط معنایی اصطلاحات از جنبه قیاسی، شامل مقایسه بر مبنای تشخیص تفضیل اصطلاحات بر یکدیگر است که آن را قیاس تفضیلی نامیده‌ایم.

علاوه بر این می‌بایست به شبکه ارتباطی (زنجیره) میان اصطلاحات نیز اشاره کرد که از مقایسه یک اصطلاح واحد با اصطلاحات دیگر مربوط به آن در چارچوب چهار نوع اصلی ارتباط معنایی اصطلاحات با یکدیگر، منتج می‌شود. همچنین در بررسی ارتباط چهار نوع اصلی با نوع فرعی (قیاس تفضیلی)، می‌توان به سه ترکیب فرعی‌تر:

۱. ارتباط مکمل تفضیلی

۲. ارتباط مترادف و نیمه مترادف تفضیلی

۳. ارتباط متضاد تفضیلی

دست یافت که در مقاله حاضر، به همه موارد یاد شده به طور مشروح و مفصل پرداخته شده است. همچنین در بررسی اصطلاحات صوفیه در کشف‌المحجوب، می‌توان به دو اصل رسید که اساس نظریه هجویری در باب این اصطلاحات را تشکیل می‌دهد و خود وی بارها بدان تصریح کرده است:

الف) ضرورت شرح و تفسیر اصطلاحات صوفیه برای اهل تصوف
ب) ضرورت عدم شرح و تفسیر اصطلاحات صوفیه برای غیر اهل سرّ
نتیجه دیگری که از تحلیل و بررسی کشف‌المحجوب در ارتباط با اصطلاحات صوفیه حاصل می‌شود، دالّ بر آن است که هجویری، علاوه بر تقسیم‌بندی خاص خود از اصطلاحات تصوف و گنج‌انیدن آنها در چهار دسته، به شرح و تفسیر این اصطلاحات در ضمن دیگر مباحث کتاب از جمله باب مربوط به فرقه‌های تصوف و یا در ضمن مباحثی که در کتاب تحت عنوان «کشف حجاب» آمده‌اند، برای نمونه شرح اصطلاح محبّت در کشف الحجاب الخامس یا اصطلاح مشاهدات در کشف الحجاب الثامن، اقدام کرده است. همچنین به شیوه رویکرد سنتی هجویری در شرح اصطلاحات تصوف شامل: استناد به قرآن کریم و احادیث و احوال و زندگی پیامبران، استشهاد به حکایات منقول از زندگی مشایخ و آموزه‌های آنان، بهره گرفتن از تمثیلات برای تفهیم مطلب، و استشهاد به اشعار شاعران پرداخته‌ایم.

توجه هجویری به تعاریف فرقه‌های گوناگون کلامی از اصطلاحات، و نقل آنها در متن، نقل و بررسی دیدگاهها و آرای مشایخ صوفیه در باب اصطلاحات، و بویژه بیان نظر و دیدگاه خویش نسبت به اصطلاحات، نیز از جمله مواردی است که نشان‌دهنده برتری و اهمیت و اعتبار علمی کشف‌المحجوب و مؤلف آن در حوزه بررسی اصطلاحات صوفیه است.

منابع و مأخذ

قرآن کریم

- ۱- ابوبکر محمد کلابادی، (۱۳۷۱)، متن و ترجمه کتاب تعرف، به کوشش دکتر محمد جواد شریعت، تهران، انتشارات اساطیر.
- ۲- ابوعلی عثمانی، (۱۳۴۵)، ترجمه رساله قشیریه، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

- ۳- جرّ، خلیل، (۱۳۷۶)، فرهنگ عربی-فارسی. ترجمه سید حمید طیبیان. تهران. انتشارات امیرکبیر.
- ۴- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۳)، جستجو در تصوّف ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۵- شفیعی کدکنی، محمد رضا، (۱۳۷۲)، تازیانه‌های سلوک. تهران، انتشارات آگاه.
- ۶- صلیبا، جمیل، (۱۳۶۶)، فرهنگ فلسفی، ترجمه منوچهر صانعی درّه‌بیدی، اضافات و نشر: انتشارات حکمت.
- ۷- طباطبایی، سید مصطفی، (۱۳۵۵)، فرهنگ نوین (عربی - فارسی)، تهران، انتشارات اسلامیه.
- ۸- طبقات الصوفیه (تقریرات خواجه عبدالله انصاری هروری)، (۱۳۶۲)، مقابله و تصحیح دکتر محمد سرور مولایی، تهران، انتشارات توس.
- ۹- عطّار نیشابوری، (۱۳۴۶)، تذکرة الاولیا، بررسی و تصحیح متن، توضیحات و فهارس از دکتر محمد استعلامی، تهران، انتشارات زوّار.
- ۱۰- گل‌زیهر، (۱۳۳۰)، زهد و تصوّف در اسلام. ترجمه محمد علی خلیلی. تهران، انتشارات اقبال.
- ۱۱- هجویری غزنوی، علی بن عثمان، (۱۳۷۱)، کشف‌المحجوب، تصحیح والتین ژوکوفسکی. با مقدمه قاسم انصاری، چاپ دوم تهران، انتشارات طهوری.

منابع عربی

- ۱- ابی طالب محمد بن علی بن عطیة الحارثی المکی، (۱۳۸۱/هـ ۱۹۶۱ م.)، قوت القلوب فی معامله المحبوب و وصف طریق المرید الی مقام التّوحید، مصر، شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي و اولاده، ۲ مجلد.
- ۲- ابی نصر عبدالله بن علی السراج الطوسی، (۱۹۱۴)، اللمع فی التصوف، و قداعتنی بنسخه و تصحیح رنولد آلن نیکلسون، لیدن، مطبعة بریل.

A Critical Study of Sufism Terminology in kashf-al-Mahjoob

Shoreh Ansari, Ph.D
Institute for Humanities and Cultural Studies

Abstract

Sufism terminology that has been originated from Holy Quran, and Hadith, was developed and completed by Sufi masters, Sufi orders, and sufie's sayings in ecstasy situation(shath). But Sufie's writing was the most important cause in developing and completing of Sufism terminology: Sufi writers allocated the great part of their books for collecting of Sufism terms, as we can see in Alloma (written by Sarraj-e-toosi) , al Taarrof le mazhabe tasavvof (written by Kelabady).

But among these famous works, Kashf- al- Mahjoob, written by Ali ibn-e-Othman-e-Hojviri is a masterpiece in the field of Sufism terminology. Hojviri appointed a systematic classification for Sufism terms and determined an active interrelationship between them including subtle semantic links. He also arranged a comparative hierarchy for most important Sufism terms that explained the relationship between terms.

This article considers the above mentioned subjects and other categories related to Sufism terminology in Kashef-al-mahjoob.

Keywords: *Hojviri, Sufism terminology, Kashf-al-Mahjoob,*